



یک روستا، یک محله، یک بنا

واقعیت این است که نمی‌توان معماری مردمی را بدون مردم دید و یادداشت‌برداری از ساخت‌وساز عامیانه را بدون حضور مردم رنگ‌وبو داد و زنده و گویا ساخت. امروزه از معماری عامیانه در محافل علمی و هنری به اندازه‌ی کافی صحبت شده و از روستاهای تاریخی ایران مانند میمند، ماسوله، ایبانه و... نیز به عنوان نمونه یاد می‌شود. در مطالعات مربوط به معماری ایران همواره به معماری مردمی توجه شده اما به مردمی که در آن معماری زندگی می‌کنند و در حقیقت به آن حیات می‌بخشند به همان اندازه پرداخته نشده است.

شاید هیچ‌گاه از یاد نبرم روز افتتاح موزه ایبانه را که با سیل آدمیانی روبه‌رو شدم که با لباس محلی مردانه و زنانه - که یادگاری از نگاره‌های دور صفوی در ایبانه است - در مراسم حاضر شدند و در حقیقت فضا با حضور آنان خوانا شد؛ مطروف به ظرف معنا داد و معماری عامیانه با عموم در اولین نگاه قابل فهم شد. البته تا پیش از این هرگز نمی‌دانستم که اهالی ایبانه ساکن هر جای دنیا باشند، زمانی که به ایبانه بیایند لباس بومی بر تن کرده و به زبان محلی سخن می‌گویند و فضاهای مختلف روستا را به نوعی می‌آریند.

آشنایی با اهالی ایبانه در طول هجده ماه زندگی در محل و دوستی با بسیاری از آنان و شنیدن خاطرات آنها، مرا بیشتر با بافت ایبانه مانوس کرد و به طور دقیق تأثیر مردم زنده در درک ویژگی‌های بافت را برایم آشکار کرد.

ایبانه همان جایی بود که به دنبال‌اش بودم، معماری با مردم، زنده و گویا و بدون تغییر در ظواهر؛ و من مدام به دنبال ردپای کسانی در اینجا بودم که سال‌ها پیش به این روستا آمده و به احتمال مطالعاتی نیز کرده بودند. در این گیرودار در محله یوسمون با حاج حسن نعیمی آشنا شدم. پیرمردی که شناخت او از

---

ایبانه گرچه علمی نبود اما جامع و کامل بود. او با همان ادبیات عامیانه به من می‌فهماند که تا چه اندازه به کرده‌های نیاکان خویش عشق می‌ورزد. او اول‌بار مسجد یوسمون را به من نشان داد و ترتیبی داد تا سه روز مداوم بتوانم در مسجد باشم و یادداشت بردارم. هنوز هم طنین صدای گرم‌اش در داخل مسجد خالی که کوچک‌ترین صدایی در آن می‌پیچد در ذهن‌ام مانده. حاج‌علی نعیمی که پسرعمویش بود در همان محله زندگی می‌کرد. گرچه حافظ درازمدت خود را از دست داده بود اما هیچ‌گاه از شنیدن تعریف خاطرات‌اش سیراب نمی‌شدم. در حقیقت سعی می‌کردم ایبانه را آن‌طوری که آنها تصویر می‌کردند، تصور کنم.

گاهی هم در حین مطالعه خانه‌های تاریخی با کسان دیگری آشنا می‌شدم. انگار لبریز از مطالبی بودند که باب طبع من بود. آنها از گذشته می‌گفتند و من به دنبال یافتنی‌های خویش بودم. یکی از آنان که زاندارم دور رضاشاه بود می‌گفت که مهندس سیحون در دور جوانی او به ایبانه آمده و به مدت یک‌ماه در این مکان در کنار چادرش به مطالعه پرداخته است. جالب بود که او سیحون را می‌شناخت و افسوس که من در جستجوی مطالعات سیحون در ایبانه فقط به چند اسکیس رسیده بودم.

من به مطالعات‌ام در ایبانه ادامه دادم و سعی کردم هم‌آره از تجربیات کسانی استفاده کنم که روزی در این مکان مانند من به دنبال کسب تجربه بوده‌اند. مهندس سیحون در دسترس نبود اما می‌شد از آموزه‌های مرحوم دکتر شیرازی استفاده کرد. او به من کتابچه‌ای نشان داد پر از یادداشت‌هایی که در سی‌سال پیش درباره ایبانه نوشته بود.

جالب بود که ایشان با افرادی مصاحبت داشت که پس از گذشت سی‌سال هم‌اکنون نیز در ایبانه زندگی می‌کردند و از دوستان من بودند. توجه به بومیان و نظرخواهی از آنان در حفاظت از محل سکونت‌شان در کارهای ایشان لحاظ شده بود. او در کنار طرح مرمت هر خانه‌ای در ایبانه، نام صاحب‌خانه و مصاحبه با او را نیز آورده بود و به آن توجه داشت. به سراغ همان خانه‌ها با صاحبان‌اش رفتم و از آنها برای شناخت ایبانه کمک گرفتم و سعی کردم یادداشت‌ها و ترسیمات من خالی از ویژگی‌هایی که مردم بومی یادآوری می‌کنند، نباشد. هر چقدر دامنه مطالعات‌ام گسترده‌تر می‌شد به اهمیت حضور مردم برای شناخت معماری متعلق به آنها بیشتر پی می‌بردم.

نتایج مطالعات دو نسل گذشته درباره معماری ایبانه هرگز به‌طور کامل منتشر نشد و دریغ از سند و یادداشت‌های جمع‌بندی شده‌ای! شاید بتوان به عنوان پژوهشگر نسل سوم، این یادداشت‌های دست‌وپا شکسته را به مثابه ذره ناچیزی از میراث مکتوب ایبانه برای بهتر شدن و کامل‌تر شدن در آینده، در اختیار دیگران قرار داد و امیدوار بود با توکل به خداوند متعال راه پُررُوی دوستداران علم، فرهنگ و هنر این مرز و بوم با شناخت کامل از مردمان‌اش ادامه یابد.